



ایدئولوژی کشورهای در حال توسعه

ناسیونالیسم، اقتصاد وابسته یا آزاد بخش یکم



به باور بسیاری از ملی‌گرایان جهان، طرح این موضوع که احساسات ناسیونالیستی به شکلی انحصاری به عوامل اقتصادی وابسته‌اند، موضوعی انحرافی، سؤال برانگیز، تحریف شده و تفسیری دگرگونه است از تئوری‌های مارکسیستی از نسبت میان علت و معلول.

تعریفی که می‌گفت: ناسیونالیسم فقط عوامل اقتصادی را در نظر می‌گیرد، تعریفی تحریف شده و جهت دار است.

جهان در حال دگرگونی است. هیچ چیز ثابت نمی‌ماند. از دوران شکوفای فلاسفه کلاسیک یونان تا امروز بسیاری از تغییرات محسوس و غیر محسوس در مکتب‌های فلسفی به وجود آمده است. اگر قرار است همه چیز در حال تغییر باشد، چرا ایدئولوژی تغییر نکنند؟! در حال حاضر واژه «استعمار» نیز دچار همین سرنوشت شده است.

تعریف واژه استعمار، سرزمین‌های استعمار زده و توده‌های زیر نفوذ و فشار استعمار شاید تا دهه‌های ۶۰ - ۷۰ قرن بیستم میلادی در عبارت: «استیلاي اقتصادی» و یا به تعریف دیگر «استثمار» خلاصه می‌شد و با توجه به باورهای آن روز نخبه‌گان سیاسی جهان تعریفی بود که از نظر عقلانی تا حدود زیادی راضی کننده به نظر می‌رسید. اما آن تعریف قدیمی در باورهای سیاسی سال‌های نخستین هزاره سوم میلادی که ۳۰-۴۰ سالی

عقیده دارند که حکومت نماینده‌ای از حاکمیت است که به عنوان زیر مجموعه‌ی آن، دستورات بالادستی‌ها را با عوامل و کارگزارانی که دارد به مرحله‌ی اجرا در می‌آورد. به زبانی دیگر حکومت‌ها منتخب مردم نیستند و به عنوان ابزار حاکمان در مجموعه‌ی حاکمیت ایفای نقش می‌کنند. حاکمیت می‌تواند یک نفر باشد و یا در یک گروه چند نفری به فرمان‌روایی مشغول شود. بدون تردید حاکمیت‌ها به دلیل ذاتی

از آن روزهای سخت بحرانی و وحشت‌انگیز گذشته است، نه عقلانی به نظر می‌رسد و نه راضی کننده.

با توجه به چالش‌های سیاسی و اجتماعی جهان امروز و دگرگونی‌های بسیار زیادی که در ساختارهای سیاسی - ایدئولوژیک جهان پدیدار گشته است، مفهوم «استعمار» نیز دگرگونه‌تر از معنای اصطلاح علمی - سیاسی آن در سال‌های دور و بحرانی دهه‌ی ۷۰ میلادی می‌باشد.

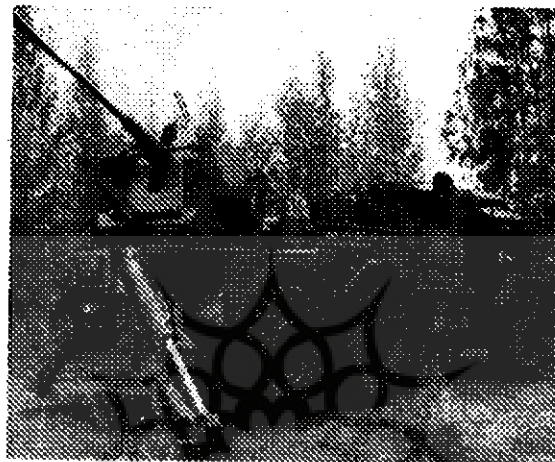
یکی از مهم‌ترین گفتمان‌های پیش رو و در حال بحث ناسیونالیست‌های هزاره سوم موضوع اساسی «دولت و ملت» است. در گفتمان‌های قبلی گفته بودیم که حکومت با دولت فرق دارد. بسیاری

همان‌گونه که بسیاری از تعریف‌های فلسفی و ایدئولوژیک با گذشت زمان تغییر می‌کنند، تعریف کلاسیک و قدیمی از «استعمار» نیز دچار همین دگرگونی جبری شده است.



تا دو دهه‌ی قبل جهان سرمایه‌داری و کشورهای امپریالیستی رقیبی سرسخت و آشتی‌ناپذیر در مقابل خود داشتند به نام «کشورهای کمونیست» که در رأس آن‌ها «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» قرار داشت. اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای کمونیستی، اردوگاه سوسیالیسم و دولت مردان آن‌ها اگر چه در تمام دوران هفتاد ساله‌ی فعالیت‌های ایدئولوژیکی جهانی خود هرگز نتوانستند حتی پاسخ‌گوی مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شهروندان کشورشان باشند، اما، اما، در قالب یک رقیب جهانی و ایدئولوژیک همانند یک ببر کاغذی در مقابل امپریالیسم ایستادگی می‌کردند. در این جا لازم است به این موضوع

جهان در یک تعادل نسبی به تقابل منطقی و عادلانه‌ی اقتصادی خواهد پرداخت و بسیاری از چالش‌های بحرانی و خطرناک کاهش خواهند یافت. متأسفانه واقعیتی انکارناپذیر در روابط دو جانبه‌ی ملت‌ها به چشم می‌خورد و آن این است که کشورهای سرمایه‌داری در مناسبات



حکومت با دولت دو گفتمان جداگانه‌اند. نخستین توتالیتراست و دیگری مردم سالار.

دارای خوی و خصلتی فرمانی و دستوری هستند که نگاه آن‌ها از رأس هرم است و به ساختارهای دیگر هرم و لایه‌های زیرساختی آن توجهی ندارند.

اتوکراسی و توتالیتریسم حرف اول ساختارهای حاکمیت‌ها را می‌زنند، در صورتی که دولت برگزیده ملت است و در اختیار شخص و یا گروه خاصی نیست.

حاکمیت خود را در مقابل مردم پاسخ‌گو و مسئول نمی‌داند، در حالی که دولت منتخب مردم است و در مقابل آن‌ها به شدت مسئول می‌باشد. گفتمان بسیار مهم «دولت و ملت» را به وقتی دیگر وا می‌گذاریم و به موضوع اصلی خود «استعمار» با دید هزاره سومی آن می‌نگریم.

اشاره کردیم که استعمار هزاره سومی از نوع استعمار هزاره دومی که فقط در حوزه اقتصاد تعریف و خلاصه می‌شد، متفاوت است. این نظریه هنوز هم به قوت خود باقی است که استیلای استعماری نتیجه‌ی پیروی چشم و گوش بسته از سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی است.

اگر کشورهای قدرت‌مند، فرا توسعه و توسعه یافته در راه حقیقت باشند و واقعیت‌های جهانی را بهتر درک کنند و کشورهای در حال توسعه و عقب افتاده را دست کم شریک نسبی خود و نه شریک کامل و پنجاه، پنجاه، در نظر بگیرند، بخش بزرگی از بحران‌های اقتصادی و سیاسی جهان فروکش خواهد کرد. در آن صورت

اقتصادی خود با جهان سوم صادق نیستند. سابق کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته نشان داده است که این کشورها پای‌بند اصول و مقررات دو جانبه به منظور حفظ تعادل نسبی معادلات بازرگانی با کشورهای مقابل خود نمی‌باشند.

روابط چند صد ساله‌ی کشورهای استعمارگر با سرزمین‌های استعمار شده نوعی بدبینی افراطی و جان‌کاه در بین رهبران ملی‌گرای این کشورها به وجود آورده است. بدون تردید بدبینی‌هایی که ریشه در تاریخ چند صد ساله دارند نمی‌توانند طی چند سال و یا در کوتاه مدت برطرف شوند. کشورهای توسعه یافته چنان چه به تغییر شیوه‌های سیاست‌گذاری و ارتباطات جهانی خود ایمان داشته باشند، باید در عمل نشان بدهند که خواستار دگرگونی‌های زیرساختی در اعتقادات سنتی و منفعت طلبی‌های یک جانبه‌ی خود می‌باشند.

اگر کشورهای ثروتمند، فرا توسعه و توسعه یافته در معادلات و معاملات جهانی خود با کشورهای جهان سوم انصاف و عدالت را در نظر بگیرند، بخش بزرگی از بحران‌های جهانی فروکش خواهند کرد.

اشاره شود که لنین، استالین، مانو و دیگر رهبران کمونیست آن روزها، امپریالیسم، آمریکا و هم پیمانانش را «ببر کاغذی» می‌خواندند. در حالی که امروز پس از گذشت فقط دو دهه مشخص گردیده است که «ببر کاغذی» برای ایدئولوژی‌ای که فقط توانست ۷۰ سال دوام بیاورد و میلیاردها انسان را بازجهمی عمل کردها و رفتارهای نابخردانه‌ی رهبران خود قرار داد، برآزنده‌تر است. دست کم تا امروز چنین بوده است، تا تاریخ آینده را چه گونه رقم بزنند؟! ...
ادامه دارد.